

به نام خداوند مهربان

تعلیمات ادیان الهی و اخلاق

پایه نهم

دوره اول متوسطه

ویژه اقلیت های دینی (کلیمی، زرتشتی، مسیحی)

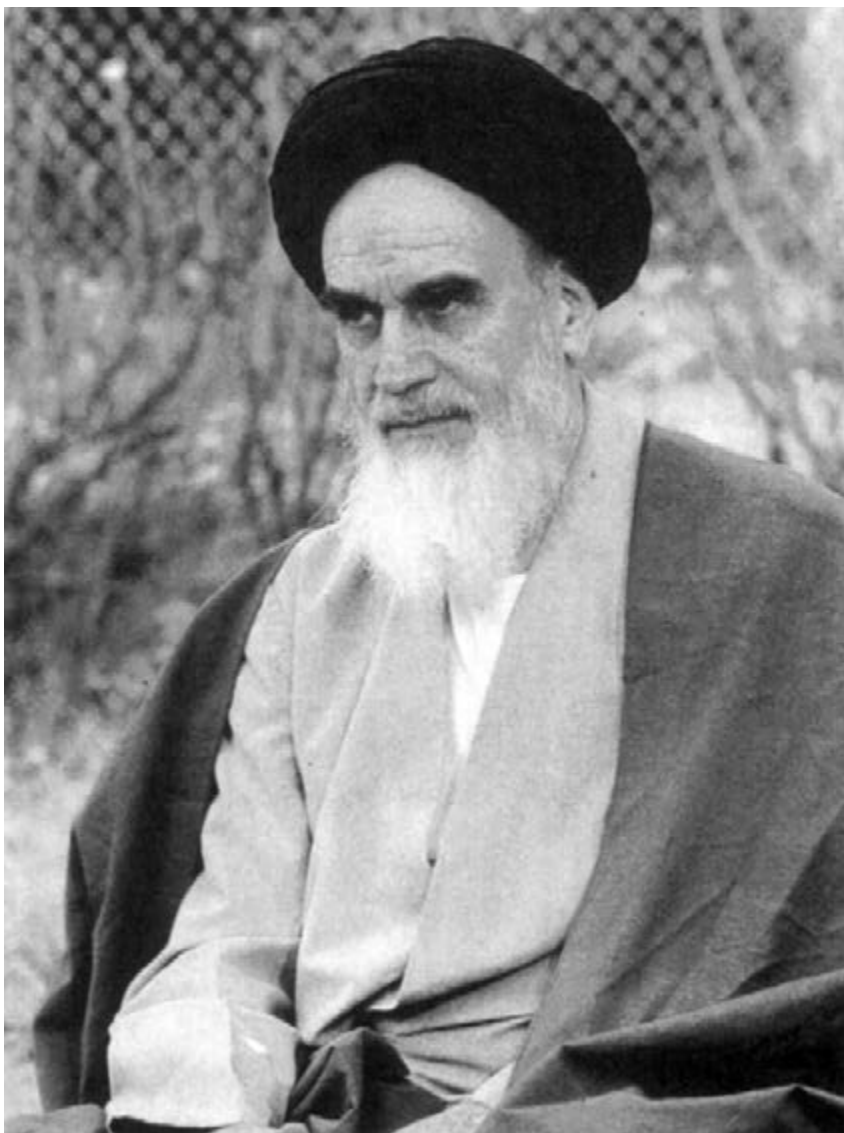




وزارت آموزش و پرورش سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

نام کتاب :	تعلیمات ادیان الهی و اخلاق (ویژه اقلیت‌های دینی) - پایه نهم دوره اول متوسطه - ۹۲۰
پیداآورنده :	سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
مدیریت برنامه‌ریزی درسی و تألیف :	دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری
مدیریت آماده‌سازی هنری :	اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی
شناسه افزوده آماده‌سازی :	احمد رضا امینی (مدیر امور فنی و چاپ) - تبسم ممکنی (طراح جلد) - مریم نصرتی (صفحه‌آرا) - سیده فاطمه محسنی، زهرا ایمانی نصر، سیدکیوان حسینی، علیرضا ملکان و حمید نابت کلاچاهی (امور آماده‌سازی)
نشانی سازمان :	تهران : خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی) تلفن : ۸۸۸۳۱۱۶۱-۹، دورنگار : ۸۸۳۰۹۲۶۶، کدپستی : ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹ وبگاه : www.irtextbook.ir و www.chap.sch.ir
ناشر :	شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران تهران : کیلومتر ۱۷ جاده مخصوص کرج - خیابان ۶۱ (داروپخش) تلفن : ۴۴۹۸۵۱۶۱-۵، دورنگار : ۴۴۹۸۵۱۶۰، صندوق پستی : ۳۷۵۱۵-۱۳۹
جایخانه :	شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران «سهامی خاص»
سال انتشار :	۱۴۰۴

کلیه حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش است و هرگونه استفاده از کتاب و اجزای آن به صورت چاپی و الکترونیکی و ارائه در پایگاه‌های مجازی، نمایش، اقتباس، تلخیص، تبدیل، ترجمه، عکس‌برداری، نقاشی، تهیه فیلم و تکتیر به هر شکل و نوع بدون کسب مجوز از این سازمان ممنوع است و متخلفان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.



اسلام اقلیت‌های مذهبی را احترام گذاشته است. اسلام اقلیت‌های مذهبی را در مملکت ما
محترم می‌شمارد. این مملکت مال همه ماست.

امام خمینی (قُدَس سِرُّهُ)



بخش اول: توحید

- ۱
- ۲ درس اول: کتاب آفرینش
- ۶ درس دوم: هر پدیده علّتی دارد
- ۱۰ درس سوم: آبشار هستی
- ۱۴ درس چهارم: دو برهان دربارهٔ خداشناسی
- ۱۷ درس پنجم: خداجویی
- ۱۹ درس ششم: آفریننده آسمان‌ها و زمین

بخش دوم: جهان پس از مرگ، روز حساب و سنجش، روز کیفر و پاداش

- ۲۵
- ۲۶ درس هفتم: زندگی دوباره
- ۲۸ درس هشتم: نتایج اعمال
- ۳۱ درس نهم: سنجش اعمال

بخش سوم: پیامبران، انسان‌هایی برگزیده از سوی خدا و راهنمایانی راه‌شناس

- ۳۳
- ۳۴ درس دهم: پیامبران و یگانگی راه و هدف آنان
- ۳۷ درس یازدهم: جهان‌بینی الهی پیامبران
- ۴۲ درس دوازدهم: ارزش انسان
- ۴۴ درس سیزدهم: لقمان حکیم



بخش اوّل : توحيد

جانی از فروغت گرم پویا	الهی ای زبانه از تو گویا
تویی سپیدتر از پیدای خدایا	به کوه و جنگل و صحرا و دریا
فدایت ای همه پنهان پیدایا	نمان از چشمی چشم از تو بینا
الهی تو چه زیب آفرینی	خدای آسمانها و زمینی
مرزین از تو شد باغ و باتین	شکوفای از تو شد گلخانه یکنین
تویی سرچشمه بر جنب و جوشی	جهان چون آبشار پر خروشی
که نیرو دائم از فیض تو کیسرد	جهان تنه از تو فرمان پذیرد
رحیمی، کارسازی، دلنوازی	کریمی، دستگیری، بی نیازی
تویی از بهستان والا و برتر	تویی از مهر بانان مهربانتر
زبان بایاد خود گویند تکرکن	الهی جان ز نورست زنده تکرکن
دلم را با وصال شاد گردان	الهی جان من آزاد گردان

نظم و هماهنگی در جهان

یک کتاب را در نظر بگیرید. آن کتاب از هزاران حرف و هزاران کلمه و جمله ترکیب یافته است این حروف و کلمات چه ارتباطی با هم دارند؟ آیا درهم و برهم و بی ربط پهلوی هم قرار گرفته اند؟ یا اینکه با نظم و ربط خاصی در پی هم آمده اند؟

بعد از اینکه کتاب را خواندید پی می برید که تمام حروف و کلمات و جمله ها و بخش های مختلف کتاب کاملاً مربوط و متناسب هستند و هدف واحدی را دنبال می کنند. تمام این حروف و کلمات با نظم و ترتیب مخصوصی کنار هم قرار گرفته اند و هر یک جایگاهی ویژه دارند. به خوبی درک می کنید که در تنظیم و تألیف این حروف و کلمات منظور و هدفی در نظر بوده است. پی می برید که نگارنده کتاب عقل و شعور داشته است و قبلاً از کار خود آگاه بوده و با پیش بینی و هدف، حروف و کلمات را این چنین تنظیم کرده است و در این کار توانایی و مهارت داشته است.

آیا احتمال می دهید که آن کتاب خود به خود و از روی تصادف و بی هدف به وجود آمده باشد؟ آیا احتمال می دهید که یک موجود بی درک و شعور – مثلاً باد – قلم را روی کاغذ کشیده باشد و چنین کتابی را پدید آورده باشد؟ نه هیچ گاه احتمال نمی دهید که آن کتاب خود به خود و بی هدف به وجود آمده باشد و هیچ گاه احتمال نمی دهید که به وسیله یک موجود بی درک و شعوری تصادفاً چنین کتابی تألیف شده باشد، چون می دانید که هر پدیده ای علّتی متناسب با خود دارد و اگر کسی چنان احتمالی را بدهد، شما به او می خندید و سخنش را غیرعقلانه می شمارید. بنابراین، از وجود کتاب و نظم و هماهنگی کلمات و حروف آن به دو موضوع پی می برید :

اول اینکه : کتاب نویسنده ای دارد.

دوم اینکه : نویسنده کتاب دارای عقل و علم و مهارت و توانایی است و در کارش هدف دار بوده است.

همچنین هر دستگاه منظم و هدف داری را ببینید به عقل تدبیر و توانایی سازنده اش پی می برید و از ظرافت کاری و نظم آن دستگاه بر مقدار علم و توانایی سازنده اش اطلاع پیدا می کنید.

کتاب بزرگ جهان آفرینش نیز دارای حروف و کلمات و جملاتی است، هر یک از موجودات و پدیده‌ها و حوادث حرفی یا کلمه‌ای یا جمله‌ای از این کتاب بزرگ است. حوادث و پدیده‌های جهان درهم و برهم و بی‌ربط نیستند بلکه همانند حروف و کلمات کتاب، نظم و هماهنگی و پیوستگی دارند. به این کتاب بزرگ بنگرید در ساختمان بدن انسان – که کلمه‌ای از کتاب آفرینش است – صدها دستگاه ظریف و منظم وجود دارد که در ساختمان هر یک از آنها صدها ظرفیت و ریزه کاری مشاهده می‌شود. این مجموعه با عظمت یک واحد را تشکیل می‌دهد که اجزایش همه به هم پیوسته و مربوطند؛ تعاون و همکاری دارند و نیاز یکدیگر را برطرف می‌سازند، هر یک از دستگاه‌های مختلف بدن به منزله کارخانه عظیمی است و همه این کارخانه‌ها به یکدیگر وابسته‌اند. مجموع اعضای بدن انسان با نظم و هماهنگی کامل کار می‌کنند تا انسان زنده بماند و به زندگی خویش ادامه دهد.

بدن انسان نیز نمی‌تواند به تنهایی به حیات خویش ادامه دهد بلکه به موجودات دیگری مانند آب و هوا و غذاهای گوناگون، درختان و گیاهان و حیوانات و منابع طبیعی زمین وابسته و نیازمند است و بدون اینها نمی‌تواند زندگی کند و همه اینها به تابش خورشید و حرکت منظم زمین و توالی شب و روز و فصل تابستان و زمستان وابسته‌اند. تا آنجا که گویی همگی یک واحد حقیقی را تشکیل می‌دهند که کمال نظم و هماهنگی در بینشان برقرار است. با دقت به این کتاب بزرگ آفرینش، به جهان بنگرید، به کلمات پویا و زیبایش نگاه کنید، ارتباط و نظم و هماهنگی کلمه کلمه‌اش را دقیقاً ملاحظه نمایید، چه می‌بینید؟ به‌خوبی درک می‌کنید که این مجموعه بزرگ آفرینش، تصادفاً و بدون هدف به‌وجود نیامده است، طبیعت بی‌درک و شعور نمی‌تواند چنین نظام دقیق و هدف‌داری را برقرار سازد، نمی‌تواند چنین کتاب پر حجم و پر معنایی را به‌نگارش درآورد. با مشاهده جهان و فهم ارتباط و هماهنگی آن به‌خوبی به علت حقیقی آن پی می‌برید، در می‌یابید که جهان را آفریدگاری است دانا و توانا که با علم و تدبیر و هدف‌داری جهان را آفریده است و اداره می‌کند. به این ترتیب به هر جا که بنگری، در هر پدیده‌ای که مطالعه کنی آثار علم و قدرت خدای جهان آفرین را مشاهده خواهی کرد. و این طریق – یعنی نگرش و مشاهده جهان آفرینش – یکی از بهترین راه‌های خداشناسی است.

بیندیشید و پاسخ دهید.

- ۱- با مشاهده پیوستگی و ارتباط حروف و کلمات یک کتاب چه می فهمیم؟
- ۲- در این درس، جهان آفرینش به چه تشبیه شده است؟ منظور از این تشبیه چیست؟
- ۳- نمونه ای از نظم و ارتباط و هماهنگی جهان آفرینش را بیان کنید.
- ۴- از مشاهده اندیشمندانه جهان و ارتباط و هماهنگی این مجموعه عظیم، چه می فهمیم؟ به کدام یک از صفات آفریدگارش پی می بریم؟

برگ‌های درخت آرام آرام حرکت می‌کنند، می‌پرسید: برگ‌ها چرا حرکت می‌کنند؟ علّت حرکت برگ‌ها چیست؟

باد، برگ‌ها را حرکت می‌دهد؛ «علّت» حرکت برگ‌ها باد است. اگر باد نوزد برگ‌ها هم از حرکت می‌ایستند و به سخن دیگر، وجود باد است که علّت حرکت برگ‌ها می‌شود. بنابراین می‌گوییم: حرکت برگ‌ها «معلول» و باد «علّت» است. معلول به چیزی می‌گوییم که به واسطه علّتی پدید آمده باشد و به همین جهت به آن «پدیده» می‌گوییم.

در مقابل چشمان شما سیب سرخی از درخت روی زمین می‌افتد. خم می‌شوید، سیب را برمی‌دارید و می‌پرسید: چرا سیب از درخت افتاد؟ «علّت» افتادن سیب چه بود؟

قوّه جاذبه زمین سیب را به سوی خود کشید. «علّت» افتادن سیب، قوّه جاذبه بود. اینجا هم دو چیز وجود دارد: یکی افتادن سیب و دیگری قوّه جاذبه زمین. قوّه جاذبه علّت است و افتادن سیب معلول.

به دیواری تکیه داده‌اید، دیوار گرم است و شما در پشت خود احساس گرمی می‌کنید. می‌پرسید: چرا دیوار گرم است؟ علّت گرمی دیوار چیست؟ دوست شما می‌گوید: نمی‌دانم علّت چیست.

برمی‌خیزید و از اتاق بیرون می‌روید، می‌بینید که در پشت دیوار، اجاق زده‌اند و زیر دیگ سیاه و بزرگی آتش روشن کرده‌اند. تازه می‌فهمید که «علّت» گرمی دیوار، آتش زیر دیگ بوده است.

اینجا هم دو چیز وجود دارد که یکی وابسته به دیگری است: یکی گرمی دیوار، دیگری وجود آتش؛ البته گرمی دیوار وابسته به وجود آتش است یعنی اگر آتش نباشد دیوار گرم نمی‌شود. به همین جهت می‌گوییم: وجود آتش «علّت» است و گرمی دیوار «معلول» آن.

بین علّت و معلول ارتباط کاملی برقرار است و تا علّت نباشد، هرگز معلول پدید نمی‌آید و همیشه پدید آمدن معلول نتیجه وجود علّت است، وجود معلول نتیجه وجود علّت است.

انسان از همان آغاز زندگی این مطلب را به روشنی می‌فهمیده و می‌دانسته است. می‌دانسته که در بین پدیده‌های جهان ارتباط مخصوصی برقرار است. وجود و هستی بعضی چیزها به وجود بعضی چیزهای دیگر نیازمند و وابسته است.

چند مثال و تجربه دیگر

دست خود را حرکت دهید، چیزی را بردارید، این حرکت «کار» شماست و شما «علّت» این «کار» هستید. اگر شما نباشید، این «کار» هم نخواهد بود.

شما به دوست خود محبت می‌کنید این محبت به شما وابسته و نیازمند است، چون اگر شما نباشید، دیگر محبت شما هم نخواهد بود، آیا این طور نیست؟

شما چیزهای بسیاری را می‌دانید و می‌دانید که «علم و دانش» شما به وجود شما بستگی دارد و اگر شما نباشید علم و دانش شما هم که معلول وجود شماست، نیست.

شما وابستگی و ارتباط مخصوص بین خودتان و بین علم و دانش، محبت و اراده خودتان را درک می‌کنید. خوب درمی‌یابید که چگونه محبت و علم و اراده شما، مربوط و وابسته و نیازمند به شماست. این ارتباط مخصوص، «علّیت» نام دارد، محبت و علم و اراده معلول و شما علّت آنها هستید. کارهای شما معلول شما هستند و وجودشان به شما نیازمند و به شما بستگی دارد. شما می‌دانید که حرکت می‌کنید، راه می‌روید، حرف می‌زنید، فکر می‌کنید، می‌فهمید، تصمیم می‌گیرید، محبت می‌ورزید، اراده می‌کنید و ... اینها همه کار شما هستند و شما هستید که علّت آنها می‌باشید و آنها را پدید می‌آورید. اگر شما نبودید، این کارها هم نبودند، «وجود» این کارها به «وجود» شما نیاز دارد و به عبارت دیگر همه کارها «معلول» و شما «علّت» آنها هستید و ارتباط مخصوصی که بین شما و کارهای شما برقرار است، «علّیت» نام دارد.

قانونی فراگیر

انسان مفهوم «علّیت» را به خوبی می‌شناسد و از آغاز زندگی آن را درمی‌یابد و با آن سروکار دارد، مثلاً: برای رفع تشنگی سراغ آب می‌رود و برای رفع گرسنگی به سراغ غذا می‌رود؛ می‌دانید چرا؟ برای اینکه آب را علّت رفع تشنگی و غذا را علّت رفع گرسنگی می‌داند. اگر صدایی بشنود در جستجوی یافتن علّت آن برمی‌آید، چرا؟ برای اینکه برای هر پدیده‌ای علّتی می‌خواهد. برای برطرف شدن بیماری به دنبال دوا می‌رود و برای اینکه مقصودش را به دیگران بفهماند، سخن می‌گوید و ...

قانون علّیت یک قانون کلی و جهان شمول است، همهٔ انسان‌ها با چنین مفهومی آشنا هستند و آن را وجدان می‌کنند و در می‌یابند؛ همه آن را پذیرفته‌اند و زندگی را بر آن استوار ساخته‌اند. اگر انسان علّیت را در نمی‌یافت و باور نداشت، زندگی برایش ممکن نبود و به هیچ کاری اقدام نمی‌کرد. انسان قانون علّیت را پذیرفته است که در مورد هر پدیده‌ای علّت جویی می‌کند و «چرا» می‌گوید، می‌گوید: چرا برگ‌ها حرکت می‌کنند؟ چرا سیب از درخت افتاد؟ چرا دیوار گرم شد؟ و ...

پیش‌بینی‌های انسان در اثر همین علّت باوری است، چون انسان قانون علّیت را پذیرفته است، از هر علّتی پدیدهٔ خاص و معلول معینی را انتظار دارد، از طلوع خورشید انتظار نور دارد، از وجود آتش انتظار حرارت و از آب و غذا امید رفع تشنگی و گرسنگی و ...

قانون علّیت — همان‌گونه که دانستید — روشن می‌کند که هر پدیده‌ای وجودش وابسته و نیازمند به چیز دیگری است که آن چیز دیگر «علّت» نام دارد. مثلاً گرمی دیوار، پدیدهٔ تازه‌ای بود و ناچار وجودش از آتش پشت دیوار سرچشمه گرفته بود، همیشه این معلول است که وجودش از علّت سرچشمه می‌گیرد و به علّت نیازمند است ولی علّت را به معلول هیچ نیازی نیست.

یک سؤال

اکنون این سؤال را مطرح می‌کنیم که: علّت پدید آمدن این جهان و هرچه در آن است چیست؟ سرچشمهٔ وجود زمین و آسمان، خورشید و ستارگان چیست؟ این جهان — که پدیده‌ای است و همانند دیگر پدیده‌های کوچک و بزرگ، نیازمند و وابسته است — وابستگی و نیازش به کیست؟ علّت وجودش چیست؟ کدام وجود بی‌نیاز است که به این جهان نیازمند، هستی می‌بخشد؟

عقل آگاه و وجدان بیدار انسان که «علّیت» را به عنوان یک اصل کلی و جهان شمول پذیرفته است، به روشنی پاسخ می‌دهد که: این جهان نیز علّتِ قادر و توانایی دارد که با قدرت خویش آن را پدید آورده و اداره می‌کند و قدرت و عظمتش بر جهان و جهانیان سایه گستر است.

این جهان به او وابسته و به او نیازمند است، علّت و سرچشمهٔ هستی این جهان او است. او آفریدگار توانا و بی‌نیاز این جهان است، او خدای قادر و متعال است، او خدای هستی‌بخش است که به پدیده‌های جهان هستی می‌بخشد و در هر لحظه نیاز وجودیشان را برطرف می‌کند. ما بنده و نیازمند اویم و در برابر قدرت و عظمت او تسلیم و فرمان‌پذیریم، نعمت‌های پیاپی و بی‌پایانش را سپاس می‌گوییم و رهنمودهای روشن‌گرش را پیش‌روی زندگی قرار می‌دهیم.

بیندیشید و پاسخ دهید.

- ۱- بین علت و معلول چگونه ارتباطی برقرار است؟ کدام یک نیازمند و وابسته به دیگری است؟
- ۲- آیا ممکن است مفهوم قانون علتیت را کسی نداند و باور نداشته باشد؟ توضیح دهید چگونه؟
- ۳- «قانون علتیت یک قانون کلی و جهان شمول است» یعنی چه؟
- ۴- از اینکه انسان کلمه «چرا» را به کار می برد، چه می فهمیم؟
- ۵- عقل و وجدان انسان درباره علت و سرچشمه این جهان چه می گوید؟

آبشار بلند و زیبایی را که در انتهای درّه پردرختی قرار گرفته است، در نظر آورید. راستی که فرود پرخروش آبشار چه زیبا و دیدنی است. وقتی از دور به آن می‌نگرید ستون بلند و سپیدی را می‌بینید که استوار و ثابت ایستاده است، ولی نزدیک که می‌رسید جریان پرشتاب آب را می‌بینید که با خروش و سرعت فراوان فرو می‌ریزد و هر لحظه آب از بالای آبشار با شتاب بسیار، به تندی پایین می‌آید و در بستر رودخانه پیش می‌رود. تازه می‌فهمید که آن ستون سپید و بلند و استواری که از دور مشاهده می‌کردید و ثابت می‌پنداشتید یک لحظه هم ثابت نیست، بلکه هر لحظه در تغییر است و در هر لحظه آب تازه‌ای این آبشار را به وجود می‌آورد و آبشار در هر لحظه وجودی تازه دارد و نوبه‌نو پدید می‌آید. این نوپدیدی و تغییر، این پرسش را در ذهن شما ایجاد می‌کند که سرچشمه این آبشار کجاست؟ چون می‌دانید که هر پدیده علّی دارد و ناچار این آبشار هم که پیایی و در هر لحظه پدیدی تازه دارد، به علّت و سرچشمه‌ای متّکی است و از آنجا مایه می‌گیرد.

آبشار زیبای هستی

اکنون با توجّه به این مثال روشن، به جهان و پدیده‌های جهان بنگرید؛ چه می‌بینید؟ آیا یک مجموعه ثابت و ایستا و پابرجا؟ یا یک مجموعه متغیّر و پویا و در حرکت؟ طلوع خورشید را بنگرید، غروب زیبای خورشید را ببینید. با طلوع خورشید روز روشن هر لحظه‌اش نوبه‌نو پدید می‌آید و ساعت به ساعت می‌گذرد و به‌هنگام غروب از حرکت باز می‌ایستد و شب فرا می‌رسد، شب نیز یک لحظه بی‌حرکت نمی‌ایستد و تا به صبح در تاریکی راه می‌پوید تا خود را به طلوع خورشید برساند. بهار و تابستان و پاییز و زمستان را ببینید، درختان با نسیم بهاری از خواب زمستانی بیدار می‌شوند، آرام آرام جوانه می‌زنند و شکوفه می‌آورند، شکوفه‌ها به تدریج راه می‌پویند تا به میوه تبدیل می‌شوند. بهار می‌گذرد و تابستان و پاییز فرا می‌رسند برگ‌های درختان سبزی و خزّمی خود را از دست می‌دهند، زرد و پژمرده از روی شاخه‌ها پریر می‌زنند و بر زمین می‌افتند. با آمدن امروز از دیروز و حوادث آن نشانی باقی نمی‌ماند و با رسیدن زمستان از بهار و تابستان اثری باقی نمی‌ماند، همه چیز در حرکت و تغییر است.



باز هم نزدیک تر بیاید و از نزدیک بنگرید، چه می بینید؟ آیا یک مجموعه ثابت و ایستا و پابرجا؟ یا یک مجموعه ای که چون یک آبشار بلند مرتباً در تغییر و ریزش و نوپیدی است؟ از دورترین کهکشان ها تا کوچک ترین ذره ای که نزدیک شماست همه به طور حیرت انگیزی در تغییر و در حرکت و در جریان می باشند و در جریان مداوم خود مرتباً صورت های تازه پدید می آورند. آفتاب و ماه و ستارگان، آب و خاک، شب و روز، سال و ماه، ابر و باد و باران، همه و همه در تغییرند، همه چون یک آبشار بلند در حرکت و ریزشند، همه مانند حلقه های به هم پیوسته یک زنجیر به سوی هدفی که برای آن پدید آمده اند در حرکت و در تلاشند.

این نوپیدی و تغییر، این پرسش را در ذهن انسان ایجاد می کند که سرچشمه این آبشار بلند جهان و پدیده های آن کیست؟

در پاسخ چه می توان گفت؟ آیا می توان گفت که پدیده های گوناگون و مرتبط این جهان پهناور — که چون آبشار بلندی در ریزش و خروشنند — بدون علت پدید آمده و فرو می ریزند؟ البته فطرت علت جوی انسان که برای هر پدیده جزئی به دنبال علتی می گردد، این پاسخ را هرگز نمی پسندد و ناچار برای مجموعه پدیده های جهان هستی نیز در پی علتی می گردد؛ علتی که سرچشمه و پشتیبان وجود همه این پدیده های کوچک و بزرگ جهان باشد و با علم و قدرت بی انتهای خود، این نظام هماهنگ را پدید آورده و اداره نماید.

خرد علت جوی انسان بی هیچ تردید، اعتراف می کند که علت پدید آمدن این جهان آفریدگار بزرگ و نیرومند و بی نیازی است که با علم و قدرت و توانایی بی پایان خود، آن را پیاپی هستی می بخشد و به سوی هدف معینی هدایت می کند. هر قطره ای و هر ذره ای و هر پدیده ای در هستی خود به او نیازمند است و او به چیزی نیازمند و به چیزی همانند نیست.

خرد علت جوی انسان، انسان را دعوت می کند تا آن مرکز نامتناهی قدرت و زیبایی را بشناسد و با او آشنا و آشناتر شود؛ چون که دریافته هر خیر و خوبی از اوست و بازگشت انسان نیز به سوی اوست. اگر انسان خوب بیندیشد و در وجود زیبای پدیده های جهان به دقت بنگرد به روشنی مشاهده می کند که جهان و جهانیان به یک هستی و حیات و قدرت نامتناهی متکی هستند و از سرچشمه مهر و رحمت او، وجود و حیات می گیرند، در پرتو چنین بصیرت و اندیشه ای است که انسان دل از هر جا برمی کند و تنها به او می پیوندد و دل به او می بندد و جز در برابر عظمت او در مقابل چیزی و کسی سرفرو نمی آورد زیرا درمی یابد که دیگران هرچه دارند از او دارند بنابراین، خود را تحت سرپرستی پروردگار عظیم و عزیزش قرار می دهد، جز رضای او، رضای کسی را نمی جوید و جز قدرت او قدرتی نمی شناسد و با

اخلاقی پاک و اعمالی نیک راه نزدیکی و انس و آشنایی او را می‌پیماید و به این ترتیب به آخرین درجه کمال انسانی خویش صعود می‌نماید و کمال واقعی و سعادت دنیا و آخرت را کسب می‌نماید.

بیندیشید و پاسخ دهید.

- ۱- وقتی به نوپدیدی لحظه به لحظه آشبار توجه می‌کنیم، چه پرسشی در ذهن ایجاد می‌شود؟
- ۲- از تغییر و دگرگونی دائم موجودات این جهان نمونه‌هایی بیان کنید.
- ۳- وقتی به نوپدیدی و تغییر پیوسته جهان توجه می‌کنیم، چه پرسشی در ذهن ایجاد می‌شود؟
- ۴- پاسخ خرد علت‌جوی انسان، در جستجوی علت برای این نظام این پدیده‌های به هم پیوسته و هدف‌دار چیست؟
- ۵- چرا انسان خداشناس و خداپرست خود را تسلیم خدا می‌کند و سرپرستی و هدایت او را می‌پذیرد؟

تاکنون با دو برهان^۱ دربارهٔ خداشناسی آشنا شده‌ایم: برهان نظم و برهان علیّت و اینک به بررسی و مقایسهٔ این دو برهان می‌پردازیم:

برهان نظم: بحث‌های خداشناسی که در درس اول این کتاب و در درس‌های سال‌های پیش خوانده‌اید همه براساس «برهان نظم» نوشته شده است، مثلاً در سال گذشته پس از آنکه با ساختمان دستگاهی از دستگاه‌های بدن آشنا شدیم، چنین خواندیم:

در ریزه‌کاری‌ها و ظرافت‌های شگفتی که در این دستگاه به کار رفته خوب‌تر بیندیشیم، در نظم و هماهنگی و ارتباط دقیق گردش خون با کار کلیه‌ها و ارتباط آنها با میزنا و ارتباط میزنا با مثانه و... بهتر تأمل کنیم، چه می‌بینیم؟ آیا یک مجموعهٔ باهدف و منظم؟ یا یک مجموعهٔ بی‌هدف و نامنظم؟ از مشاهده و دقت در این اندام بسیار ظریف و مهم و این مجموعهٔ حساس و دقیق چه می‌فهمید؟... آیا بر این باور یقین نمی‌کنید که این دستگاه دقیق و منظم — و سایر دستگاه‌های بدنمان — خود به خود و بی‌حساب پدید نیامده است؟ بر این اساس هر فرد خردمندی با نگاه به این همه اسرار و شگفتی‌ها، ایمانش را به آفریدگاری بزرگ و دانا و توانا تقویت و تحکیم می‌کند و در مقابل شکوه قدرت و فراوانی نعمت او سرتسلیم و تعظیم فرود می‌آورد.

۱- برهان، بیان متین و روشنگری است که موجب روشن شدن مطلبی می‌شود و جهل و تردید را در مورد آن برطرف می‌کند.

این برهان که دربارهٔ خداشناسی خوانده‌اید «برهان نظم» نام دارد، یعنی به پدیده‌های جهان آفرینش می‌نگریم و نظم و ارتباط و هماهنگی را در ذره ذرهٔ آن می‌بینیم و نتیجه می‌گیریم که خالق این دستگاه‌های منظم و هماهنگ و به هم پیوسته، وجود قادر و عالمی است که توانسته با علم و قدرت خویش چنین نظم و آهنگ بدیعی را پدید آورد. چون اگر نادان و ناتوان بود نتیجهٔ کارش جز بی‌نظمی و ناهماهنگی و بی‌حسابی و بی‌هدفی چیزی نبود.

«برهان نظم» به‌طور خلاصه این چنین بیان می‌شود :

جهان آفرینش براساس نظم و ترتیب و هماهنگی استوار است؛ هر نظم و ترتیبی و هر هماهنگی ساخته و پرداختهٔ سازنده‌ای دانا و تواناست، پس این جهان هم مخلوق آفریدگاری دانا و تواناست.

برهان علّیت : دو درس گذشته که در این کتاب خوانده‌اید، براساس برهان علّیت نگاشته شده است، در برهان علّیت، دیگر به نظم و هماهنگی میان اجزای پدیده‌ها و پدیده‌های این جهان نمی‌نگریم بلکه به هستی پدیده‌ها نظر می‌کنیم و به نیاز ویژه‌ای که هر پدیده به علّت دارد نظر می‌دوزیم و بنابر قانون علّیت – که هر انسانی به آن عمیقاً باور دارد – مسئله را این چنین طرح می‌کنیم :

هر پدیده‌ای که به وجود می‌آید، وجودش از خودش نیست، بلکه وابسته و نیازمند به چیز دیگری است که آن چیز دیگر «علّت» نام دارد.

این جهان نیز – که مجموعه‌ای از پدیده‌های گوناگون است – ناچار علّتی دارد، پدیده‌های این جهان سرچشمه‌ای دارد، آفریدگار بزرگ و نیرومند و بی‌نیازی دارد، او علّت و سرچشمهٔ این هستی است، هر قطره‌ای و هر ذره‌ای و هر پدیده‌ای در هستی خویش به او نیازمند است و او به چیزی نیازمند و همانند نیست.

در برهان علّیت سخن از این است که هر پدیده‌ای که به وجود می‌آید وجودش وابسته و نیازمند است. وجودش از خودش نیست بلکه به علّتی متکی است و جهان و هر چه در آن است – که یکسره پدیده هستند – ناچار از منبع عظیم قدرت و هستی بی‌کرانی سرچشمه می‌گیرند که آن قدرت بی‌منتها را خدا می‌نامیم.

هر دو برهان - برهان نظم و برهان علیّت - برای این است که گرد و غبار غفلت و بی‌توجهی را از چشم اندیشه و فطرت انسان پاک کند تا انسان با فطرت پاک و عقل بیدار خویش واقعیات را بنگرد و ایمان خود را به خدای قادر تقویت نماید.

اما فطرت‌های پاک انسان‌های آگاه به آفریننده بزرگ و توانای خویش آن‌چنان باور دارد و آن‌قدر این موضوع برایشان روشن و قطعی است که کمتر به اقامه برهان و دلیل نیاز دارند. این فطرت‌های پاک و این انسان‌های آگاه همه چیز را به قدرت و اراده شکست‌ناپذیر خدای بزرگ متکی می‌بینند و در همه سختی‌ها به او پناه می‌برند و هرگز دچار ناامیدی نمی‌گردند، چون می‌دانند که هر پدیده‌ای هرچه هم نیرومند باشد باز نیازمند به خدای بزرگ است و زیر فرمان و اراده اوست. این فطرت‌های پاک و این انسان‌های آگاه - چون همه چیز را نیازمند خدا می‌بینند - جز در مقابل خدای بزرگ، در مقابل چیز دیگری تسلیم نمی‌شوند و نسبت به هیچ فرمانی - جز فرمان وی - پذیرا نمی‌گردند و زندگی دنیا را با عزّت و پیروزی به سعادت جاودان آخرت می‌رسانند.

بیندیشید و پاسخ دهید.

- ۱- «برهان نظم» چگونه بیان می‌شود؟
- ۲- «برهان علیّت» چگونه بیان می‌شود؟
- ۳- چرا در مورد خداشناسی به بیان برهان می‌پردازیم؟
- ۴- آیا فطرت‌های پاک نیازی به اقامه دلیل و برهان درباره خداشناسی دارند؟ توضیح دهید.

تا آنجا که تاریخ نشان می‌دهد و در حقّاری‌ها و تحقیقات باستان‌شناسی به‌دست آمده است انسان‌های گذشته و حتی انسان‌های قبل از تاریخ نیز با خدا آشنا بوده‌اند و او را عبادت می‌کرده‌اند و برای رضای او مراسمی انجام می‌داده‌اند.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که بشر در آغاز چگونه متوجّه خدا شد؟ چه عامل و انگیزه‌ای او را به فکر خداپرستی انداخت؟ چه عاملی او را رهنمون شد که برای جهان آفریدگاری جستجو کند؟ با کمی دقت پاسخ این سؤال را می‌توان پیدا کرد – همان‌گونه که در درس دوم گفته شد – در بشر غریزه‌ای وجود دارد به نام غریزه «علّت‌جویی». بشر از نخستین روزگار علّیت را می‌شناخته و برای هر پدیده‌ای و هر موجود نیازمندی، علّتی جستجو می‌کرده است.

علّت‌جویی و کنجکاوی در نهاد هر انسانی نهفته است. هر انسانی همواره کوشش می‌کند تا برای حسّ کنجکاو و علّت‌جوی خود پاسخ درست و قانع‌کننده‌ای به‌دست آورد و تا پاسخ درستی به‌دست نیاورد آرامش ندارد.

همهٔ انسان‌ها – و از جمله انسان‌های نخستین – از این غریزهٔ طبیعی برخوردار بوده‌اند. انسان در این جهان می‌زیسته و با حوادث و رویدادهای شگفت‌آور جهان روبه‌رو بوده است، توالی منظم شب و روز، تابستان و زمستان، حرکت منظم ماه و خورشید و ستارگان، عجایب و شگفتی‌های حیوانات و گیاهان و ... این همه را به چشم می‌دیده و به اندیشه و تفکر می‌افتاده که «علّت» این جهان چیست و پدیدآورندهٔ آن کیست؟ ناچار این جهان منظم علّتی دارد و آفریدگار دانا و توانایی آن را آفریده است و اداره می‌کند.

به این ترتیب انسان‌های نخستین هم با خدا آشنا شدند و به وجود او اعتراف نمودند و در برابر قدرت و عظمتش خاضع شدند.

با گذشت زمان گروهی به اشتباه افتادند و به پرستش معبودها و خدایان دروغین مشغول گشتند و به تدریج بت پرستی و خورشیدپرستی و ماه پرستی و آتش پرستی و ستاره پرستی و ... نیز در بین مردم پیدا شد.

پیدایش معبودهای دروغین خود شاهی است بر اینکه انسان به واسطه غریزه علت جویی خویش توجه داشته که برای اداره این جهان علتی لازم است ولی در برخی موارد اشتباه کرده و مصادیق دروغین را به عنوان علت و آفریدگار حقیقی پنداشته و به پرستش آنها روی آورده است.

کوتاه سخن اینکه : انسان به وسیله غریزه «علت جویی» که در نهادش نهفته است برای مجموع موجودات و پدیده های جهان، علتی جستجو می کرده و به این ترتیب با خدای جهان آفرین که «علت حقیقی» موجودات نیازمند و پدیده های جهان است آشنا گشته و به وجودش پی برده است و به پرستش او برخاسته است.

بیندیشید و پاسخ دهید.

- ۱- چه عامل و انگیزه ای انسان ها را به فکر خداپرستی انداخته است؟
- ۲- از اینکه در مورد هر پدیده ای «چرا و به چه علتی» برای انسان مطرح می شود، چه می فهمیم؟
- ۳- پیدایش معبودها و خدایان دروغین گواه چیست؟

به گذشته خویش می‌نگرم، دوران کودکی را به خاطر می‌آورم ولی از دوران شیرخوارگی چیزی به یاد نمی‌آورم، اما چهره لطیف و کوچک آن دورانم را می‌توانم در آغوش مادرم ببینم، چهره خواهرم را، او تازه به دنیا آمده است، چشم‌های کوچک و زیبایش را که می‌گشاید، گویی از آسمان آبی پرده برمی‌دارد، تازگی با لب‌های نازکش لبخند می‌زند و با انگشت‌های ظریفش چیزها را می‌گیرد و به سوی دهان می‌برد.

مَدّت‌ها کنار او می‌نشینم و به اندیشه می‌پردازم: چه کسی تو را در شکم مادر بدین‌گونه پرورده است؟ چه نقّاش زیباآفرینی! چه مجسمه‌ساز توانایی! چه خوب می‌دانسته که تو به چیزهایی نیاز داری، همه را به تو بخشیده است، دو چشم زیبا، دو گوش شنوا، دو دست و دو پا و ... برای تو آفریده است. مه‌رت را در دل مادر نهاده و تو را به این نیکویی پرورده است. راستی! پروردگار تو کیست؟ من هم مانند تو نوزاد کوچکی بوده‌ام، هیچ نقشی در آفرینش خود نداشته‌ام. نقّاش توانایی این شکل و رنگ را بر چهره‌ام کشیده و وجود قدرتمندی مرا این‌گونه ساخته و پرداخته است ... راستی! پروردگار من کیست؟

همهٔ انسان‌ها چنین سؤالی را از خویش می‌کرده‌اند، به نیاز خود می‌نگریسته‌اند، به دوران کودکی و شیرخوارگی و پیش از آن به هنگامی که در شکم مادر بوده‌اند، نظر می‌کرده‌اند، به نیاز خود پی می‌برده‌اند و در می‌یافته‌اند که وجود بی‌نیاز و قدرتمندی آنان را آفریده و این چنین پرورده است و از خویش می‌پرسیده‌اند که: پروردگار من کیست؟

فطرت پاکشان آنان را به پروردگار بزرگشان رهنمون و درک روشنشان آنان را به ستایش و عبادت او دعوت می‌کرده است و همیشه در طول تاریخ، انسان‌ها با نهاد حق‌گرای خویش با پروردگارشان

آشنا بوده‌اند و او را به یگانگی می‌پرستیده‌اند اما گاه هم به لغزش می‌افتاده‌اند و بت‌های بی‌جان و مجسمه‌های ناتوان، یا خورشید و ستارگان را پروردگار خویش می‌شمردند و این لغزش مایهٔ همهٔ بدبختی‌هایشان می‌شده است. به علت این لغزش به هر ذلتی تن می‌دادند و هر ستمی را می‌پذیرفتند و به ظلمت و ضلالت در می‌افتادند.

ولی خدای مهربان و بزرگ - که آنان را پرورده - رهایشان نمی‌کرده و برای بیداری و آگاهیشان، پیامبرانی می‌فرستاده است تا آنان را با پیام‌های خویش از ظلمت شرک و انحراف براهند و در راه بیداریشان بکوشند و به خداپرستی و توحید فراخوانند و با شرک و بت پرستی قاطع و بی‌امان مبارزه کنند. حضرت ابراهیم یکی از بزرگ‌ترین پیامبران الهی است که خدا او را برای نجات و هدایت مردم انتخاب نمود تا آگاهی‌بخش قومش باشد، چراغ عقلشان را برافروزد و دلشان را از عشق و امید به پروردگارشان لبریز سازد، نیکی‌ها و زیبایی‌ها را به آنان بنمایاند و از زشتی‌ها و پلیدی‌ها بازشان دارد. در آن روزگار اکثر مردم بت پرست بودند، از سنگ و چوب مجسمه‌ای می‌ساختند و در مقابلش به خاک می‌افتادند و یا خورشید و ماه و ستاره می‌پرستیدند. خدا هدایت و نجات چنین مردمی را بر عهدهٔ حضرت ابراهیم نهاد و او را در سنّ جوانی به سوی قومش فرستاد. اما چون بر بت پرستی خو گرفته بودند، هدایت آنان بسیار دشوار بود، با این همه حضرت ابراهیم به هدایتشان همت گماشت، گاه و بی‌گاه در عبادتگاهشان شرکت می‌نمود و در فرصت‌هایی که پیش می‌آمد با آنان سخن می‌گفت، با لحن آرام و دلپذیرش دربارهٔ پروردگار مهربان صحبت می‌کرد و با خوش اخلاقی دربارهٔ خدای جهان آفرین گفتگو و مباحثه می‌نمود و با دلیل‌های روشن خدا را به مردم معرفی می‌کرد. او می‌دانست که برای نجات این مردم از شرک و ذلت، در مرحلهٔ نخست باید عقل‌ها را بیدار ساخت و برای همین برای بیدارسازی عقل‌های خفته‌شان می‌کوشید. هنگامی که بت پرستان را می‌دید که در مقابل مجسمه‌ای به خاک افتاده‌اند، از آنان می‌پرسید: آیا آنچه با دست خود تراشیده‌اید، می‌پرستید؟ یعنی که دست‌ساختهٔ شما که مخلوق و پروردهٔ شماست، چگونه می‌تواند خالق و پروردگار شما باشد؟ مجسمه‌ای که ساختهٔ من است، چگونه می‌تواند پروردگار من باشد؟

هنگامی که از عبادتکده ستاره پرستان می گذشت، می دید که گروهی چشم به آسمان دوخته و به انتظار نشسته اند، می پرسید: در انتظار چه نشسته اید؟



— منتظریم تا شب فرا رسد و پروردگارمان طلوع کند و ما در مقابلش به عبادت و نیایش برخیزیم.
غروب هنگام بود، حضرت ابراهیم هم در کنارشان به انتظار نشست تا هوا تاریک شد و ستاره
زیبای زهره از افق سر زد، ستاره‌پرستان به سجده افتادند و به انجام مراسم ویژه عبادت پرداختند.



حضرت ابراهیم به جایگاه بلند زهره نگر است و زیبایی و روشنی آن را دید و گفت: این پروردگار من است؟! ستاره پرستان این سؤال را از حضرت ابراهیم شنیدند و با ابراهیم به گفتگو پرداختند: دیگر این ستاره زیبا دست ساخته ما نیست که ما را سرزنش کنی و بگویی چگونه آنچه را که خود تراشیده اید، می پرستید؟

در میان گفت و گوهاشان، ستاره زیبای زهره آرام آرام سر به افول نهاد و به افق نزدیک شد و غروب کرد و از دیدگان عبادت گران خویش پنهان شد.

حضرت ابراهیم گفت: شگفتا! چگونه این ستاره را که افول می کند پروردگار خود بدانم؟ چون این ستاره با حرکت و طلوع و غروب خود می گوید که من زیر فرمان قدرت پروردگاری هستم که مرا به حرکت درآورده و طلوع و غروبی برایم تقدیر نموده است، نه...! من چیزی را که به افول افتد دوست ندارم و آن را پروردگار خود نمی شناسم، چون چنین وجود نیازمند و محتاجی نمی تواند پروردگار من باشد. ستاره پرستان این سخنان را از حضرت ابراهیم شنیدند و به فکر فرو رفتند، پاسخی برای برهان حضرت ابراهیم نداشتند.

ماه طلوع کرد؛ زیباتر و روشن تر.

حضرت ابراهیم گفت: این پروردگار من است؟! ماه پرستان این سؤال را شنیدند و با حضرت ابراهیم به گفتگو پرداختند، اما ماه هم پس از گذشت چند ساعت به سوی مغرب سرازیر شد. نه...! این هم پروردگار من نیست، این هم طلوع و غروب دارد، این هم حرکت و تغییر دارد. چنین موجودی نمی تواند پروردگار من باشد، چون او خود محتاج و نیازمند است. ماه پرستان این سخنان را شنیدند و به فکر فرو رفتند، پاسخی برای این برهان آشکار حضرت ابراهیم نداشتند.

خورشید طلوع کرد، بزرگ تر و روشن تر.

— این پروردگار من است؟! اما خورشید هم بالاخره به مغرب رسید و افول کرد. نه...! خورشید پروردگار من نیست، او خود در حرکت و تغییر است، او خود نیازمند است.

حضرت ابراهیم در این هنگام از میان مشرکان برخاست و گفت:

من از این چیزهایی که می پرستید، بیزارم و آنها را نمی پرستم. این خورشید و این ماه و این ستاره آفریننده دیگری دارند، من رو به سوی کسی کرده ام که آسمانها و زمین را پدید آورده است، او پروردگار من است، او سزاوار ستایش و عبادت من

است، او تنها قدرتی است که بر این جهان حاکم است، به او ایمان آورید و ایمان خود را با ظلم و ستم نیالایید تا راه امن و هدایت بیمایید.

توضیح و بررسی

این برهان خدا بود که به حضرت ابراهیم آموخت تا قومش را بیدار و آگاه سازد و از اعتقادات غلط برهاند. این برهان بر همان دریافت فطری همه انسان‌ها استوار است که «هرپدیده‌ای علّتی دارد». بر این اساس، قوم حضرت ابراهیم تردیدی نداشتند که پرورده و آفریده دیگری هستند و دست قدرتمند دیگری است که آنها را این چنین می‌پرورد و ناچار پروردگاری دارند. اما در شناخت پروردگارشان به لغزش افتاده بودند: گروهی بت می‌پرستیدند و گروهی خورشید، عده‌ای ماه و برخی ستاره را پروردگار خود می‌دانستند. حضرت ابراهیم با سؤال‌های کوتاه، عقل‌های خفته‌شان را تکان می‌داد، هشدار می‌داد تا شاید بیدار شوند و زشتی شرک را ببینند و به زیبایی توحید و خداپرستی درآیند.

حضرت ابراهیم در میانشان می‌نشست و با مهربانی با آنان به گفتگو می‌پرداخت و بر باورهای فطری و مورد قبولشان تکیه می‌کرد و می‌کوشید تا از خانه تاریکشان دریچه‌ای به سوی نور بگشاید. به آنان توجه می‌داد که این چیزهایی را که می‌پرستید، خود نوید و نیازمندند، طلوع و غروب دارند و به پستی و افول می‌گیرند و ناچار به سرچشمه بی‌نیازی متکی هستند، آن سرچشمه بی‌نیاز است که پیداگر آنهاست، پدیدآور زمین و آسمان‌هاست و هم او پروردگار شماست.

بیندیشید و پاسخ دهید.

- ۱- چگونه می‌توانیم بهتر و بیشتر به نیازهای خود آگاه شویم؟ نتیجه این آگاهی چیست؟
- ۲- حضرت ابراهیم برای اینکه عقل‌های خفته بت‌پرستان را بیدار سازد، چگونه برهان می‌آورد؟
- ۳- حضرت ابراهیم چگونه افول ستاره، ماه و خورشید را دلیل نیازش به آفریدگار بی‌نیاز می‌گرفت؟
- ۴- سخن‌های حضرت ابراهیم بیانگر چه برهانی است؟ برهان نظم یا برهان علّیت؟ توضیح دهید.

جهان پس از مرگ، روز حساب و سنجش، روز کیفر و پاداش

بخش دوم:

پدیده حیات

شگفت‌انگیزترین فراوردهٔ دستگاه آفرینش، پدیدهٔ حیات است. جاندار به معنی وسیع آن شامل گیاه هم می‌شود، چون گیاه نیز تغذیه، تنفس و تولیدمثل می‌کند و زندگی و مرگ دارد. یعنی از همهٔ خواص جانوران جز احساس و شعور بهره‌مند است.

تنوع حیات

هر موجود زنده عمری محدود دارد؛ از چند لحظه تا بیش از هزار سال، اما به هر حال عمری است محدود و سرانجام آن فرسودگی و مرگ است. برای گیاهان معمولاً فصل بهار، فصل از سرگرفتن زندگی به دنبال مرگ یا سرسبزی و نشاط به دنبال افسردگی است. بسیاری از گیاهان در فصل بهار از زمین بیرون می‌آیند و برگ و گل می‌دهند. درختان نیز که برخی از آنها صدها سال عمر می‌کنند همه ساله در بهار برگ تازه می‌آورند و اینها همه نشانه‌های رحمت خدا و نعمت او برماست.

زندگی در جهانی دیگر

این همه دگرگونی و تنوع که در مسئلهٔ حیات وجود دارد، بر ما روشن می‌کند که داستان مرگ و زندگی جلوه‌های گوناگون دارد. و هرگز نباید تصور کنیم که زندگی فقط یک نوع یا تنها یک مرحله است. بنابراین اگر خدای هستی بخش به ما نوید می‌دهد که زندگی ما بار دیگر تجدید خواهد شد نباید تعجب کنیم. آفریدگار انسان‌ها البته قدرت دارد که بار دیگر مردم را زنده کند و برای آنها رستاخیزی بزرگ فراهم سازد.

مراحل پیدایش انسان

در تعالیم دینی، برای بیان رستاخیز، از تجدید حیات طبیعت گفتگو شده است تا ما را با حیات مجدد انسان‌ها آشنا کند. در اینجا برای روشن کردن مسئله معاد علاوه بر مسئله تجدید حیات طبیعت یک نمونه دیگر نیز می‌توان ذکر کرد. این نمونه، مراحل پیدایش انسان است.

هر انسان مراحلی را گذرانیده، تا به صورت شخصی رشید و کامل درآمده است. ماده نخستین که در ساختن او به کار رفته خاک است، زیرا نطفه مرد و زن در اثر تغذیه به وجود می‌آید و خوراک آدمی از مواد حیوانی و گیاهی است که مستقیم یا غیرمستقیم از خاک به وجود می‌آیند.

پس ابتدا همه خاک بودیم و کم‌کم خاک به صورت میوه و گیاه و گوشت و شیر حیوانات درآمد. پدر و مادر از آن تغذیه کردند و نطفه در آنان پیدا شد. و با آمیختن نطفه زن و مرد جنین آدمی تشکیل شد و کم‌کم رشد کرد. نخست چون لخته‌ای خون و بعد همچون قطعه‌ای گوشت نرم شد. رفته رفته استخوان در آن رویید و اندام‌ها پیدا شدند.

در حدود نه ماه که گذشت به صورت انسانی تمام عیار درآمد و آماده شد تا زندگی خود را بیرون از رحم مادر آغاز کند. وقتی بدین جهان چشم گشود طفلی کوچک و ناتوان بود.

پس از آن، به ترتیب، دوران کودکی، نوجوانی، جوانی و دوران کمال را گذرانید. بعضی عمر طولانی کردند و به سنین پیری رسیدند و جمعی، آن‌چنان پیر و فرتوت شدند که قوای خود را از دست دادند. دید چشم، شنوایی گوش و توان زانوهایشان کم شد، و حتی نیروی فکر و تعقل را نیز از دست دادند و آنچه را که می‌دانستند، فراموش کردند.

این سیر زندگی یک انسان و دوران‌هایی که گذرانده به ما نشان می‌دهد که معاد چیزی جز یک مرحله دیگر از آفرینش انسان نیست و خدایی که از سلولی ناچیز انسانی نیرومند آفریده، می‌تواند بار دیگر هم انسان‌ها را زنده و برای گذراندن یک مرحله دیگر از حیات آماده کند.

بیندیشید و پاسخ دهید.

- ۱- از رستاخیز بهار چه نمونه‌های جالبی سراغ دارید؟ در کلاس برای دوستانتان تعریف کنید.
- ۲- از تنوع مسئله حیات در طبیعت چه درسی می‌گیریم؟
- ۳- از مراحل سیر زندگی و رشد انسان چه می‌آموزیم؟

ثبت اعمال

پیامبران مکرر به مردم یادآوری کرده‌اند که هیچ عملی از بین نخواهد رفت و دستگاه ضبط جهان آفرینش کارهای آدمی را ثبت خواهد کرد. ما خود می‌بینیم چگونه ضبط صوت، صداها و نغمه‌ها را ضبط می‌کند و دوربین عکاسی یک صحنه را در خود نگاه می‌دارد و منظره‌ای را که احیاناً نابود یا ناپدید شده است، بار دیگر در جلو چشم ما نمودار می‌سازد.

اینها برای ما روشن می‌کند که ممکن است تمام گفته‌ها و کرده‌های ما باقی بماند. البته لازم نیست که ضبط کارهای ما حتماً به وسیله فیلم یا عکس باشد، چه بسا به صورتی بسیار دقیق‌تر صحنه‌های عمل ما در متن جهان ضبط گردد.

ضبط تاریخ

تاریخ نیز آثار گذشتگان را ثبت می‌کند و لااقل بخشی از خدمات یا ستمگری‌های افراد یا ملت‌ها را در خود نگاه می‌دارد و ما می‌توانیم پس از سالیان دراز آثار آنها را در فرهنگ، تمدن، در کتاب‌ها یا سنگ نبشته‌ها ملاحظه کنیم.

البته، تاریخ همیشه خبرگزار راستین و بی‌نظری نیست. چه بسیار که وقایع نگاران، حقیقت را به گونه‌ای دیگر جلوه داده‌اند و برای خوشامدگویی یا ترس و ملاحظه، ستمگری‌ها را عدالت و خودخواهی‌ها و تجاوزات را انسان دوستی معرفی کرده‌اند. زور و غضب را امنیت و آرامش گفته‌اند، و کاخ‌های اشرافی و زندگی تجملی گروهی انگشت‌شمار را به حساب رفاه عمومی گذارده‌اند.

از طرفی، چه بسیار افراد گمنامی که منشأ خدمات ارزنده یا دارای فضایل ارزشمند انسانی بوده‌اند، اما از آنجا که تاریخ‌نویسان از آنان ترس یا امید منفعتی نداشته‌اند شرح حالشان را ثبت نکرده‌اند و این افراد با ارزش همچنان گمنام مانده و در زوایای تاریک تاریخ فراموش شده‌اند.

اما کتاب خدا،

... هیچ چیز را فروگذار نمی‌کند و از کوچک‌ترین تجاوز یا خدمت در نمی‌گذرد. فروغ ایمانی که در دل یک انسان پاک می‌تابد، دست مه‌ری که نیمه‌شب تاریک برای نوازش یک بیمار مستمند به حرکت می‌آید، تلاش ثمربخشی که یک انسان برای نجات هم‌نوعان خود می‌کند، آهی که از سینه یک محروم تیره‌بخت بیرون می‌آید و ... همه و همه می‌مانند، بی‌آنکه در حساب اشتباهی رخ دهد، یا حقی از کسی ضایع گردد، یا خیانت‌ها به دروغ خدمت خوانده شود، یا زورمندان تجاوزگر، اصلاح‌گران انسان‌دوست معرفی گردند.

آری، تمام آثار عملی ما بی‌هیچ اشتباه و فراموشی ثبت می‌شود.

بازده دقیق عمل

در این زندگی نمونه‌های فراوانی از بازده عمل داریم :

تلاش یک محصل باعث پیروزی و پیشرفت او در آینده می‌شود.

پشتکار یک کارآموز حرفه‌ای او را صنعتگری ماهر بار می‌آورد.

راست‌گویی و درستکاری یک کاسب مشتری فراوان برای او جمع می‌کند.

ایمان و فداکاری یک انسان به او محبوبیت و نفوذ می‌دهد.

ظلم و خیانت، دل را افسرده و نگران می‌سازد.

همه اینها نمونه‌هایی از اثر عمل است، اما در سطحی محدود.

در جهان دیگر، رفتار و خوی آدمی با روشنی جلوه می‌کند و تمام وجود و زندگی انسان نمایشگر ایمان و شایسته‌کاری، یا فساد و ستمگری‌هایش می‌گردد.

در آن سرا فریب و دورویی وجود ندارد، بی‌حسابی و ستم در کار نیست، حق به اهل حق می‌رسد، نیکوکاران پاداش می‌بینند و بدکاران مجازات می‌شوند.

بیندیشید و پاسخ دهید.

- ۱- نمونه‌هایی از ثبوت اعمال را در این دنیا بیان کنید.
- ۲- چرا ضبط تاریخ نمی‌تواند همواره صحیح و خالی از اشتباه باشد؟
- ۳- آیا امکان دارد در ثبوت و ضبط اعمال انسان در پیشگاه خداوند اشتباهی رخ دهد؟ چرا؟
- ۴- بازده دقیق عمل را توضیح داده و چگونگی آن را در جهان دیگر شرح دهید.

هنگام مرگ دنیا در مقابل چشم انسان درهم پیچیده می شود و جهان پس از مرگ در پیش رویش گشوده می گردد. دوران اختیار و عمل پایان می پذیرد و هنگام حساب و جزا فرا می رسد و انسان از دنیا به آخرت انتقال می یابد. اگر انسان به دنیا و ارزش ها و مقام های دنیوی دلبسته باشد، این گذر و انتقال برای او سخت و جان گداز خواهد بود و اگر به ارزش های الهی دلداده باشد این گذر برای او سراسر شور و شوق خواهد بود.

میزان در جهان پس از مرگ

میزان به معنای ترازو و وسیله سنجش است و روشن است که هر چیزی را با ترازو و میزان مخصوص به خودش می سنجیم. مثلاً برای تعیین وزن یک گوسواره کوچک از یک ترازوی ظریف و حساس استفاده می کنیم و برای سنجش وزن یک کامیون بزرگ یک باسکول بزرگ را به کار می بریم. برای سنجیدن مقدار دمای هوا از دماسنج و برای سنجش بلندی از متر سود می بریم. می بینید که میزان ها اشکال و انواع گوناگون دارند، دماسنج با یک باسکول چقدر تفاوت دارد ولی با همه تفاوت ها به هر دو میزان و وسیله سنجش می گویند.

برای اینکه بهترین خط و یا بهترین نقاشی را در کلاس بسنجید چه میزانی به کار می برید؟

برای تشخیص اینکه چه کسانی از همه نیرومندترند «میزان» چیست؟

برای تشخیص شجاعت یک رزمنده چه میزانی به کار می برید؟

در این گونه موارد «میزان و ترازو» همان بهترین نمونه و الگویی است که وجود دارد. مثلاً برای تشخیص و بررسی زیبایی یک نوشته، آن را با سرمشق و نوشته یک استاد خط می سنجند در اینجا «میزان» نوشته استاد است. برای تشخیص مقدار قدرت دانش آموزان یک کلاس بین آنان مسابقه برگزار می کنند و نیرومندترین فرد کلاس را «میزان» قرار می دهند. در حل یک مسئله، معلم کار یک دانش آموز کوشا و منظم را که مسئله را کامل و درست حل کرده است «میزان» قرار می دهد و به

داشتن آموزان می گوید : «به دفتر او بنگرید و کار خود را با او مقایسه کنید و بسنجید».

در روز رستاخیز برای بررسی و محاسبه اعمال بندگان، پروردگار متعال «میزان» معین می کند و به این وسیله اعمال آنان را وزن می کند تا انسان ها بر اثر وزن و ارزش اعمال خویش به کیفر و یا پاداش رسند. البته میزان در روز رستاخیز با این ترازوها و میزان های مادی که با آنها آشنا هستیم، تفاوت دارد؛ میزان رستاخیز آن نوع میزانی است که به وسیله آن می توان اخلاق و عقاید و افکار مردم را سنجید. برای سنجش اعمال انسان ها آنها را با اعمال برگزیدگان و شایستگان، مقایسه می کند؛ «میزان»، اعمال و رفتار شایستگان است، هر مقدار عمل انسان به عمل آنان مشابهت بیشتری داشته باشد، سنگین تر و پرازش تر خواهد بود. اعمالی که برای خدا و در راه رضای او انجام شود سنگین و پرازش است و اعمالی که با غفلت و برای غیرخدا انجام گردد پوک و بی ارزش می باشد و هرچند ظاهری نیکو داشته باشد، در جهان آخرت به حساب اعمال نیکو منظور نمی شود. بنابراین کسی به بهشت پروردگار می رسد که اعمالش وزین و سنگین باشد و کسی که اعمالش را وزنی نباشد این کارهایش موجب نجاتش نمی شود، ناچار به جهنم می رود و در قعر آتش فرو می افتد.

روز رستاخیز هنگام سنجش عمل و آشکار شدن پنهانی هاست، پهنه ایست که انسان کلیه اعمال و حرکاتش را به روشنی مشاهده خواهد کرد.

روز رستاخیز، روز حساب و میزان، روز حق و عدل و روز پاداش و کیفر است. روز جدایی کامل نیکوکاران از بدکاران و ستمکاران است. پس چه خوب است که خود را برای حضور در آن روز بزرگ آماده سازیم و اعمالی انجام دهیم که با مشاهده آنها در آن روز بزرگ و عظیم گرفتار و شرمنده نباشیم.

بیندیشید و پاسخ دهید.

۱- گذرگاه دنیا به آخرت برای چه کسانی سخت و جان گداز و برای چه کسانی شوق آفرین و پرشور خواهد بود؟

۲- در روز رستاخیز «میزان» چیست؟

۳- سنگینی و یا پوکی و بی وزنی عمل در روز رستاخیز به چیست؟

۴- برای آنکه از شرمندگی و گرفتاری روز رستاخیز برهیم، چه اعمالی باید انجام دهیم؟

بخش سوم:

پیامبران، انسان‌هایی برگزیده از سوی خدا و راهنمایانی
راهناس

شاید شما شکوفه‌های زیبا و خوش‌رنگ بادام را در فصل بهار دیده باشید. هیچ فکر کرده‌اید که از هنگامی که هسته بادام در زمین قرار می‌گیرد تا اینکه به چنین روز زیبایی می‌رسد، چه راه طولانی و پریچ و خمی را می‌پیماید؟ تا چه حد تلاش می‌کند و ره می‌پیماید تا می‌تواند چنین رشد و نمو کند و لباسی این چنین زیبا بر اندام خود بپوشاند؟ آیا فکر کرده‌اید که راهنمایش در این راه طولانی کیست؟ در بحث‌های خداشناسی گفتیم: همان‌گونه که آغاز آفرینش موجودات از خدای بزرگ است، ادامه وجود آنها، پرورش و رشد و هدایت آنها نیز وابسته به اوست. چه کسی جز خدای متعال می‌تواند راه رشد و کمال را به هسته بادام نشان دهد و آن را تا به این مرحله هدایت نماید؟ همه موجودات — که چون هسته بادام هریک راه معینی را می‌پیماید — از این هدایت الهی برخوردارند و هدایتگر همه آنها در این سیر و تکامل، خدای جهان‌آفرین است. خدای جهان‌آفرین است که مایه حرکت و رشد را در وجودشان نهاده است. و این هدایت یک هدایت عمومی است.

در این هدایت عمومی حال و موقعیت انسان چگونه است؟

انسان با دیگر موجودات یک تفاوت بسیار روشن دارد و آن «قدرت فکر و تصمیم و اختیار» اوست. موجودات دیگر از این اختیار و انتخاب و اندیشه برخوردار نیستند و خدای کریم این نعمت ارزشمند را به انسان عنایت فرموده است و روشن است که انسان هم مانند سایر موجودات می‌باید از هدایت عمومی الهی برخوردار باشد، ولی این هدایت، یک هدایت اجبارکننده — بدان‌گونه که در هسته بادام بود که هسته بادام در رشد و تکامل خود هیچ اندیشه و اختیاری نداشت — نخواهد بود. چون خدا انسان را دارای فکر و انتخابگر آفریده است ناچار باید راه خیر و شرّ به او ارائه شود و آینده عظیمی که در جهان آخرت دارد، پیش رویش ترسیم گردد تا بیندیشد و راه خویش را انتخاب کند.

ارائه‌کنندگان راه خیر و شرّ و آگاهان به آینده خطیر انسان در جهان آخرت، پیامبرانند. پیامبران را خدای بزرگ برای هدایت انسان‌ها فرستاده است. خداوند فرمان‌های سعادت‌بخش خود را که از

یک حقیقت سرچشمه می‌گیرد در اختیار پیامبران نهاده است، مأموریت پیامبران یک مأموریت بیش نیست و آنها با هم یگانه و هم هدف‌اند. آنها مأمورند از راه بیم و امید، معارف و احکام خدا را برای مردم بیان کنند و آنان را به پیروی از فرمان‌های خدا فراخوانند.

سه اصل اساسی

در طول تاریخ هزاران پیامبر از جانب خدا آمده‌اند، عده‌ای از آنان دارای دین و کتاب آسمانی بوده‌اند، و عده بسیاری از آنان دین و کتاب آسمانی ویژه‌ای نداشته‌اند و دین پیامبران بزرگ پیش از خود را ترویج می‌کرده‌اند. اما باید دانست که حقیقت و اصول ادیان پیامبران یکی است و همه آنان انسان‌ها را به سوی یک هدف دعوت می‌نمودند و همگی برنامه واحدی را تعقیب می‌کردند؛ تمام ادیان آسمانی بر این سه اصل اساسی استوارند:

اول: شناخت خدای یگانه و جهان‌آفرین و ایمان به او (توحید)

دوم: ایمان به جهان پس از مرگ و روز رستاخیز و آینده جاودانه انسان (معاد)

سوم: ایمان به پیامبران و یگانگی راه و هدف آنها (نبوت)

پیامبران انسان‌ها را به سوی ایمان به این سه اصل اساسی فرامی‌خواندند و از آنان می‌خواستند که برنامه‌های هدایتگر الهی را بشنوند و ببندیشند و بپذیرند و در مقابل فرمان خدای آگاه و توانا تسلیم باشند و برنامه زندگی خویش را جز از خدای خود نگیرند. همه پیامبران، انسان‌ها را به همین حقیقت دعوت کرده‌اند. پیامبران راه و روشی را که خدای بزرگ برای زندگی انسان‌ها برگزیده و پسندیده است «دین خدا» نامیده‌اند.

پیامبران کاملاً یکدیگر را تأیید کرده‌اند

در اصول و کلیات دعوت پیامبران کوچک‌ترین اختلافی وجود نداشته، هر پیامبر، پیامبران گذشته را به بزرگی و احترام یاد می‌کرده و شیوه کار و متن دعوتش را تأیید می‌نموده است.

انبیای الهی – همانند معلمان یک مدرسه – یکی پس از دیگری برانگیخته شدند و بشر را به تسلیم در برابر دین الهی دعوت کردند و با رهنمودهای خود او را در همین مسیر به تدریج رشد و تکامل دادند و دین خدا را به او آموختند؛ در هدف انبیا که یک هدف بیش نیست و همان ایمان به خدای یگانه می‌باشد، در بین ادیان آسمانی و پیامبران اختلافی نیست. ممکن است در بین احکام فرعی ادیان، اختلافاتی وجود داشته باشد و البته این اختلاف به علت شرایط و اوضاع زمان و استعداد افراد

ضروری می‌باشد، چون شرایط زمان و مراتب درک و استعداد مردم در همهٔ زمان‌ها یکسان نبوده است برای همین، پیامبران با توجه به سطح درک و استعداد مردم با آنان سخن می‌گفتند و به تدریج فهم و درک آنان را نسبت به معارف دین، رشد و تکامل می‌بخشیدند.

بیندیشید و پاسخ دهید.

- ۱- هدایت عمومی یعنی چه؟ هدایت عمومی موجودات از کیست؟
- ۲- تفاوت انسان با سایر موجودات در چیست؟
- ۳- هدایت انسان چگونه باید باشد؟ چرا؟
- ۴- سه اصل اساسی که پیامبران انسان‌ها را به ایمان به آنها فرامی‌خوانند، کدام‌اند؟
- ۵- «دین خدا» یعنی چه؟
- ۶- هر پیامبری دربارهٔ پیامبران پیش از خود چه عقیده‌ای داشته است؟
- ۷- اختلاف ادیان پیامبران در چیست؟ این اختلاف به چه علت است؟

جهان را چگونه می بینید؟ انسان را چگونه پدیده ای می دانید؟ بیش شما نسبت به انسان و جهان چگونه است؟ در پاسخ به این سؤال ها دو بیش کاملاً متمایز وجود دارد : بیش الهی و بیش مادی و به تعبیری دیگر : جهان بینی الهی و جهان بینی مادی.



جهان بینی مادی

در جهان بینی مادی جهان را مستقل و هستی را فاقد شعور و اراده می‌پندارند. در این بینش، جهان مجموعه‌ای است که هدف خاصی ندارد. از عناصر مادی تشکیل شده که همه پوچ و بی‌هدف هستند. و در میان این مجموعه بزرگ، انسان نیز وجودی بی‌هوده و سرگردان و بی‌هدف است که به سوی نابودی گام برمی‌دارد، هدفی در کارش نیست و پایش ناامیدی و نیستی است؛ هیچ پناهگاهی ندارد، در جهانی بی‌نهایت تاریک و بی‌امید و وحشتناک زندگی می‌کند.

زندگی انسان نیز در جهان بینی مادی پوچ و بی‌ارزش و بی‌معناست. کسی نیست که انسان در مقابل او مسئول باشد؛ وجود آگاه و برتری نیست که خوب و بد رفتار انسان را بفهمد و بشناسد، کیفر دهد یا پاداش بخشد. ملاکی برای ارزیابی اعمال انسان و برای خوب و بد کردار انسان وجود ندارد ...

جهان بینی الهی

در جهان بینی الهی به جهان به عنوان یک موجود مستقل نمی‌نگرند، بلکه آن را آفریده و وابسته می‌بینند. در این بینش، جهان آفریده‌ای است که براساس محاسبه‌ای دقیق با نظم و هماهنگی خاصی برای هدف معینی خلق شده است. جهان وابسته به قدرت آفریدگاری تواناست.

در بینش الهی هیچ چیز در جهان پوچ و بی‌هدف نیست و در میان همه موجودات انسان فضیلتی برتر دارد و هدفی والاتر در پیش دارد که در طول حیات خویش به سوی آن هدف ره می‌پوید. پایان کارش یأس و ناامیدی نیست، بلکه امید و شوق است. او موجودی فناپذیر است که از این جهان فانی و گذرا به جهانی دیگر — که باقی و ثابت است — سفر می‌کند. در جهان بینی الهی انسان در مقابل آفریدگار خود «مسئول» است، چون خدا او را آفریده و به او اختیار بخشیده و او را موجودی مکلف و مسئول دانسته است.

جهان بینی الهی بر این باور است که انسان و جهان، آفریدگار بینا و آگاهی دارد که حاضر و ناظر بر اعمال اوست و تعیین‌کننده خوب و بد و پاداش‌دهنده نیکان و کیفردهنده بدان است.

جهان بینی پیامبران

نگرش و بینش پیامبران به جهان و انسان، بینشی الهی است.

درباره جهان — پیامبران، پدیده‌های جهان را موجوداتی وابسته و نیازمند می‌دانند. آنها را

نشانه‌های قدرت و عظمت آفریدگاری آگاه و توانا می‌شمرند. پیامبران و پیروان آنان بر این باورند که جهان آفریده‌ی خدای بزرگ است و همه‌ی خوبی‌ها از او و تدبیر پیوسته‌ی جهان، به دست اوست. جهان بیهوده و بازیچه نیست بلکه برای هدف و منظور ویژه‌ای آفریده شده است.

درباره‌ی انسان و سعادت او — پیامبران درباره‌ی انسان بینشی مخصوص دارند؛ او را موجودی گرمی، والا و برگزیده می‌دانند که از دو جنبه ترکیب یافته است؛ جسم و تنش که از خاک سرشته شده و روان و جانش که از روح خدایی آفریده شده است و به همین سبب وجودی است برتر و جاویدان. امانت‌پذیر و امانت‌دار پروردگار بزرگ است و در مقابل او مسئول می‌باشد.

در این بینش، سعادت و تکامل واقعی انسان در شناخت خدا و حرکت در راه او و عمل به رضای اوست و چون همه‌ی قدرت‌ها و خوبی‌ها از اوست؛ توجه به او، توجه به همه‌ی خوبی‌ها و گرایش به همه‌ی ارزش‌های والای انسانی است.

اولین سخن پیامبران دعوت به پرستش خدا و یگانگی او و نفی هرگونه شرک بوده است، پیامبران خداپرستی و توحید را اساس ارزش و شرافت انسان می‌دانستند و فراموش کردن خدا را، اساس همه‌ی بدبختی‌ها می‌دانستند و دل بستن به غیر خدا را ریشه بدی‌ها می‌شمرند.

درباره‌ی آینده‌ی انسان (معاد) — آینده‌ی انسان در بینش پیامبران یک آینده‌ی کاملاً روشن و امیدبخش و زیباست. پیامبران بر این باورند که انسان پرهیزگار و خداشناس آینده‌ای بس درخشان دارد. از این جهان به جهانی دیگر (جهان آخرت) که بسیار وسیع‌تر و برتر از این جهان است می‌رود و همانجا نتیجه‌ی کامل اعمال خویش را می‌بیند.

هدف پیامبران

هدف یگانه و بزرگ پیامبران، ایمان به خدای یگانه است و کلیه‌ی احکام دین و قوانین اجتماعی و سیاسی دین و حتی برقراری عدالت در جامعه، جنبه‌ی روینایی دارد و در مرتبه‌ی دوم قرار گرفته است. پیامبران سعادت انسان‌ها را در ایمان به خدای یگانه می‌دانند و از انسان‌ها می‌خواهند که اعمال و حرکاتشان را در مسیر رضای خدا و نزدیکی به او قرار دهند، برای خدا در آبادی جهان بکوشند، برای خدا به خلق خدمت کنند، برای خدا با ستمکاران نبرد کنند، برای خدا عدل و داد را گسترش دهند و به یاری محرومین بشتابند و حتی خواب و خوراکشان را نیز به خاطر او و برای رضای او قرار دهند و هرگز کسی را جز او نپرستند ... و این چنین است که سعادت‌مند خواهند شد.

ویژگی‌های پیامبران

پیامبران خدا انسان‌های شایسته‌ای بودند که خدا آنان را از میان مردم برگزیده است. این انسان‌های شایسته دارای ویژگی‌هایی بودند که برخی از آنها عبارت‌اند از :

۱- ارتباط با خدا

پیامبران سخنان و پیام‌های خدا را می‌شنیدند و به‌طور کامل دریافت می‌نمودند، حقایق و معارف دین، رهنمودها و سخنان پروردگار بزرگ بر قلوب پاک آنان القا می‌شد و آنان پیام الهی را درست و کامل دریافت نموده، ضبط و نگهداری می‌کردند و بدون کم و زیاد به مردم ابلاغ می‌نمودند. برخی از پیامبران فرشته الهی را - که مأموریت رساندن پیام خدا را داشته - مشاهده می‌کردند و برخی فقط صدایش را می‌شنیدند.

می‌دانید که پیامبر از جهت جسم و تن همانند دیگر انسان‌هاست؛ غذا می‌خورد، سخن می‌گوید، در بین مردم رفت و آمد می‌کند، به‌وسیله همین حواس، اشیا را می‌بیند، صداها را می‌شنود ... اما از جنبه روح و درک حقایق و معارف دین، از انسان‌های دیگر به مراتب بالاتر است، روح و جاننش آن قدر پاک و باصفا و نورانی است که می‌تواند با خدای جهان آفرین ارتباط برقرار سازد و حقایق و معارف جهان غیب را دریافت دارد، فرشته الهی را ببیند و صدایش را با گوش جان بشنود.

۲- مصونیت از گناه و اشتباه

پیامبران از هرگونه گناه و آلودگی پیراسته بودند. این پاکی و پیراستگی به خاطر معرفت و بینش عمیقی بود که خدای بزرگ به آنان عنایت کرده بود، به این جهت که آنان زشتی و پلیدی گناه را به روشنی ادراک می‌کردند و برای همین خود را با گناه هرگز آلوده نمی‌نمودند. پیامبران در گفتار خویش راستگو و در رفتار خویش کاملاً دقیق و درستکار بودند.

در دریافت و ابلاغ کلام خدا هم معصوم بودند، یعنی : پیام الهی را به درستی دریافت می‌نمودند و آن را به درستی به مردم ابلاغ می‌کردند و در رهبری و هدایت مردم هیچ لغزش و انحرافی نداشتند و خدای مهربان در همه این مراحل پشتیبان آنها بود.

۳- ایمان به هدف و استواری و استقامت در راه خدا

پیامبران سرشار از ایمان و یقین بودند؛ ایمان به خدا و یقین به جهان پس از مرگ در اعماق جانشان نفوذ کرده بود. به وظیفه خویش کاملاً آشنا بودند و در انجام این وظیفه و رسالت الهی قاطع و استوار بودند، به قدرت و نیروی نامحدود الهی تکیه داشتند و از هیچ قدرت دیگری بیمی نداشتند،

مأموریت خود را با قاطعیت و یقین انجام می‌دادند و از کمی یاران و همراهان خود بیمی نداشتند، انبوه مشکلات و کارشکنی‌های دشمنان در ارادهٔ پولادین آنان کوچک‌ترین خللی وارد نمی‌ساخت و پیوسته با استقامت در حل مشکلات می‌کوشیدند.

بیندیشید و پاسخ دهید.

- ۱- در بینش مادی آیندهٔ انسان چگونه است؟ آیا انسان در این بینش مسئول است؟ آیا در این بینش ملاک ثابتی برای ارزیابی اعمال انسان و تعیین خوبی و بدی کردار او وجود دارد؟
- ۲- در جهان‌بینی مادی جهان را چگونه می‌پندارند؟ در جهان‌بینی الهی جهان را چگونه می‌دانند؟
- ۳- بینش پیامبران دربارهٔ انسان چیست؟ انسان را چگونه وجودی می‌دانند؟
- ۴- در بینش پیامبران اساس ارزش و شرافت انسان چیست؟ اساس همهٔ بدبختی‌ها چیست؟ چرا؟
- ۵- هدف همهٔ پیامبران چیست؟ برای وصول به این هدف عالی از انسان‌ها چه می‌خواهند؟
- ۶- علت مصونیت پیامبران از گناه و اشتباه را بیان کنید.
- ۷- نمونه‌هایی از استقامت پیامبر خود را در راه ایمان و هدف خویش بیان کنید.

انسان برترین موجودی است که بر روی زمین زندگی می‌کند، او از دیگر جانداران ارزش و اهمیت بیشتری دارد، چون آدمی غیر از رشد و حرکت مادی که همهٔ جانداران دارند، دارای اندیشه است. او می‌تواند دربارهٔ مسائل بیندیشد و سرانجام تصمیم بگیرد و با ارادهٔ خویش به عمل اقدام کند. انسان می‌تواند بکوشد آنچه را که نمی‌داند فرا بگیرد و از آنچه خدا برای او آفریده است روز به روز بیشتر استفاده کند. از درون زمین معدن‌ها را کشف و استخراج کند، آنچه را که بیرون می‌آورد تصفیه کند و کالاهای صنعتی مورد نیاز خویش را تأمین نماید. او می‌تواند سرزمین‌ها را آباد کند و مواد غذایی مورد نیاز خویش را به‌دست آورد.

انسان با دیگر هموعان خود زندگی می‌کند و می‌کوشد تا روابط و نظم زندگی اجتماعی خود را برپایهٔ صحیحی استوار سازد و همواره به زندگی بهتر برسد.

برای آدمی امکان دارد برای رشد و کمال روحی و معنوی خود بکوشد و در اخلاق و تربیت پیروزی‌های چشمگیر داشته باشد.

وی موجودی است پراستعداد که خدایش امکان هرگونه ترقی را به او عنایت کرده است. این ارزش و احترام مخصوص نژادی خاص نیست، تا گروهی گمان برند چون رنگ پوستشان غیر از رنگ پوست دیگران است، یا از یک تیرهٔ خاص هستند، بر دیگران برتری دارند. هر انسانی از هر نژادی باشد و در هر سرزمین زندگی کند از این ارزش و احترام برخوردار است.

در زمان‌های گذشته افراد قبیله‌ها بر یکدیگر افتخار می‌کردند و هر قبیله خود را برتر از دیگری می‌دانست. در ایران قدیم مردم به چند طبقه تقسیم می‌شدند و هر طبقه دارای حقوق و موقعیت خاصی بود، بدان گونه که طبقات پایین نمی‌توانستند به طبقات بالا راه یابند و از اجازهٔ تحصیل و بسیاری حقوق اجتماعی محروم بودند. در هند قدیم هم طبقات مختلفی بین مردم وجود داشت و از همه پایین‌تر گروه بسیاری بودند که اصولاً جزو انسان‌ها به حساب نمی‌آمدند تا طبقه‌ای باشند. آنها «ناپاک» حساب

می‌شدند و هیچ‌گونه حق و احترامی نداشتند.

هنوز هم در دنیا تبعیض نژادی وجود دارد. سیاه‌پوستان امریکا حقوق انسانی خود را به‌دست نیاورده‌اند، و در بسیاری از کشورهای اروپایی، با سیاه‌پوستان به عنوان شهروند درجه دو برخورد می‌شود.

صرف‌نظر از مسائل نژادی، گروهی از مردم دنیا زور و قدرت را مایه اعتبار خویش می‌دانند و به‌خاطر پیشرفت‌های صنعتی و نظامی خود فکر می‌کنند حق دارند ملت‌های ضعیف را به بند بکشند و آنان را بازیچه طمع‌های خود قرار دهند.

تعالیم آسمانی با این طرز فکر به‌شدت مبارزه می‌کنند و هیچ انسانی را به‌خاطر نژاد و قبیله و رنگ و ثروت و قدرت بر دیگران برتری نمی‌دهند.

بیندیشید و پاسخ دهید.

- ۱- امتیازات مهم انسان نسبت به سایر جانداران در چه زمینه‌هایی است؟
- ۲- آیا اختصاصات نژادی انسان می‌تواند ملاک برتری او باشد؟ چرا؟
- ۳- آیا ثروت و قدرت نمایانگر برتری شخصیت انسان است؟ توضیح دهید.
- ۴- ارزش واقعی انسان در گرو چه خصوصیتی است؟

لقمان از مردم سودان بود. وی چهره‌ای سیاه داشت. اما دلش روشن و پاک بود. همیشه راست می‌گفت.

هیچگاه در امانت خیانت نمی‌کرد.

در کارهایی که به او مربوط نبود دخالت نمی‌نمود.

طبعی آرام داشت.

بیشتر می‌اندیشید و از پیشامدهای روزگار پند می‌گرفت.

هیچگاه کسی را مسخره نمی‌کرد.

اگر گاهی برای او پیشامد ناگواری اتفاق می‌افتاد، عصبانی نمی‌شد. آن‌چنان بردبار بود که وقتی

بر اثر پیشامدی فرزندانش از دنیا رفتند، آرامش خود را از دست نداد و لب به شکایت نگشود و با کمال

استقامت و بردباری این حادثه ناگوار را تحمل کرد.

همیشه برای اصلاح کار مردم می‌کوشید. اگر می‌دید دو نفر باهم دعوا می‌کنند آنان را آشتی

می‌داد.

اگر مطلبی می‌شنید درباره آن تحقیق می‌کرد و هر حرفی را قبول نمی‌کرد، مگر آنکه معلوم شود

که درست است.

همیشه با دانشمندان و افراد نیکوکار همشینی می‌کرد.

اندرزهای لقمان

هنگامی که لقمان به فرزندش پند و اندرز می‌داد چنین گفت :

«فرزندم، برای خدا شریکی مگیر، به راستی شرک به خدا ستم و خطای بزرگی است».

او سپس به فرزندش گفت، خداوند می‌فرماید :

«ما درباره پدر و مادر به آدمی سفارش بسیار کردیم به خصوص درباره مادر که با رنج و ناتوانی دوران بارداری را می‌گذراند و سپس دو سال به کودک شیر می‌دهد و از او سرپرستی می‌کند. به آدمی چنین دستور دادیم که شکر نعمت‌های مرا به جای آر و قدر زحمات‌های پدر و مادر خود را بدان.»

سرانجام همگی به سوی من بازگشت می‌کنید و نتیجه رفتار خود را می‌بینید. باید از پدر و مادر خود پیروی کنی، اما اگر بخواهند تو را وادار کنند که چیزی را شریک من بدانی از آنان پیروی نکن و در دنیا با کمال خوبی و مهربانی با آنان رفتار کن. راه کسانی را پیروی کن که تنها به من توجه دارند و کارهای خود را برای رضای من انجام می‌دهند. سرانجام، بازگشت شما به سوی من است و از آنچه می‌کنید در قیامت به شما خبر خواهم داد».

«فرزندم، کارهای نیک و بد مردم را خدا پاداش می‌دهد، گرچه بسیار کوچک و ناچیز باشد، حتی اگر به اندازه یک دانه خردل در دل یک صخره یا در آسمان‌ها یا در زمین باشد باز هم از خدا پنهان نیست، آری خدا از کوچک‌ترین چیزها خبر دارد و از همه کارها آگاه است.»

فرزندم، خدا را نیایش کن و مردم را به کارهای خوب فراخوان و از کارهای ناپسند بازدار. اگر در زندگی مصیبت و رنجی به تو رسید، شکیباً و بردبار باش. صبر و بردباری نشان همت بلند و اراده محکم است. مبادا با خودپسندی روی از مردم برگردانی و به دیگران بی‌اعتنایی کنی. در راه رفتن کبر و غرور از خود نشان نده. خدا مردم متکبر و خودپسند را دوست ندارد. وقتی راه می‌روی با ادب و میانه‌رو باش (نه با تکبر و ناز قدم بردار و نه بسیار شتاب کن) و هنگام سخن گفتن فریاد زن و آهسته و آراسته سخن گو...»

این است راه خوشبخت زیستن که لقمان به فرزندش نشان داده است. در این راهنمایی پراج، روی نکات زیر تکیه شده است.

بکتایرست باش. به پدر و مادرت مهر بورز.

فرمان آنها را اطاعت کن، مگر آنکه آنها به تو دستوری دهند که برخلاف قانون خدا باشد، در این صورت به حرف آنها گوش مده و فرمان خدا را بر فرمان آنها مقدم دار، ولی در عین حال با آنها خوش رفتاری کن،

در همه کارهایت به یاد خدا و روز پاداش باش،

نیایش خدا را بزرگ بشمار و در انجام این وظیفه بزرگ سهل‌انگاری نکن،

دیگران را به کارهای شایسته تشویق کن و از کارهای ناشایست بازدار،
در برابر مشکلات شکیبنا و بردبار باش،
از غرور و خودپسندی و تکبر بپرهیز،
در راه رفتن و سخن گفتن با ادب باش.

بیندیشید و پاسخ دهید.

- ۱- خصلت‌های نیکویی که در این درس برای لقمان آمده است را توضیح دهید.
- ۲- از مجموع اندرزهای لقمان چند دستوراساسی می‌آموزیم؟
- ۳- چندتا از این دستورها درباره روابط مردم با خداست؟
- ۴- چند دستور لقمان درباره روابط مردم با یکدیگر است؟





معلّمان محترم، صاحب نظران، دانش آموزان عزیز و اولیای آنان می توانند
نظر اصلاحی خود را درباره مطالب کتاب های درسی از طریق سامانه
«نظرسنجی از محتوای کتاب درسی» به نشانی «nazar.roshd.ir» یا نامه
به نشانی تهران - صندوق پستی ۴۸۷۴ - ۱۵۸۷۵ ارسال کنند.

سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی

